آموزش مهاجران و سخت‌ترین راه یادگیری

عکس: ستاره کاظمی / شهروند

سودابه قیصری
مترجم

بعد از این‌که در اوایل دهه ۱۹۹۰، والدین آیدا حازیالیک از جنگ خانمانسوز بوسنی به سوئد فرار کردند، دختر ۵ساله‌شان را در مدرسه‌ای با کودکان سوئدی ثبت‌نام کردند و پیگیر بودند که او حسابی درس بخواند تا آینده‌ای روشن داشته باشد؛ این کار نتیجه داد.

امروز آیدای ۲۷ساله وزیر مدارس راهنمایی سوئد است و مانند همتایانش در سراسر اروپا با چالشی جدید روبه‌روست: حصول اطمینان از این‌که موج جدید کودکان مهاجر بتوانند مانند او به خوبی و با موفقیت در مدارس اروپا جذب شوند.

حتی قبل از ورود سیل مهاجران در سال‌جاری، اروپای غربی تعداد زیادی دانش‌آموز مهاجر داشت. براساس گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی ((OECDتعداد نوجوانان مدرسه‌رو ۱۵ساله که در کشورهای دیگر به دنیا آمده‌اند، در اسپانیا از ۳درصد در سال ۲۰۰۳ به ۸درصد در سال ۲۰۱۲ رسیده است. در آلمان هم تقریبا همین نسبت است.

موج جدید مهاجرت از سوریه، افغانستان، عراق و جاهای دیگر، جمعیت کودکان مدارس را دو برابر کرده است. در کشورهایی که بیشترین تعداد مهاجر را پذیرفته‌اند - سوئد و آلمان- نبود فضای کافی مشکل اساسی نیست. قبل از ورود سیل مهاجران، هر دو کشور با کاهش تعداد دانش‌آموزان - به دلیل پایین‌آمدن میزان بارداری و زایمان - روبه‌رو بودند. در سوئد تعداد کودکان در کلاس نهم از ۱۲۰هزار نفر در سال ۲۰۰۵ به ۹۶هزار نفر در سال ۲۰۱۵ رسید.

هنریک یونگ فیست، مدیر مدرسه رونا در Sodertalje، شهری نزدیک استکهلم می‌گوید: «ما برای صدها کودک بیش از این هم جا داریم.»

مدرسه او هر هفته، ۲ تا ۴ دانش‌آموز جدید مهاجر را می‌پذیرد. لوگر هوسمان از دانشگاه مونیخ می‌گوید که در آلمان، بدون در نظر گرفتن مهاجران جدید، پیش‌بینی می‌شود که تعداد دانش‌آموزان در دهه آینده تا ۱۰درصد کاهش خواهد داشت.

بزرگترین مشکل سیستم‌های آموزشی این است که کودکان مهاجر بیشتر تمایل دارند با هم در یک مکان باشند. بسیاری در مدارس نزدیک کمپ‌های مهاجران یا محل سکونت مهاجران قدیمی شرکت می‌کنند. در نروژ، دانمارک و سوئد، حدود ۷۰درصد آنها به مدارسی می‌روند که حداقل نیمی از دانش‌آموزان مهاجر هستند. این یعنی آنها از جامعه مقصد جدا می‌شوند و احتمال این‌که زبان محلی را یاد بگیرند، پایین می‌آید.

علاوه بر این، مهاجران مایلند در مناطق فقیرنشین با استانداردهای پایین آموزشی ساکن شوند. کیفیت آموزشی مدارسی که بیش از یک‌چهارم دانش‌آموزان آن مهاجر هستند، بسیار پایین‌تر است؛ البته جایی که معیارهای اقتصادی در نظر گرفته می‌شود، این اختلاف تغییر اساسی می‌کند. در مدرسه آقای یونگ فیست، جایی که ۳۵۰ نفر از ۷۵۰ دانش‌آموز، متولد کشور دیگری هستند، دانش‌آموزان نتایج درسی درخشانی دارند.

مدارس سوئد حتی قبل از رسیدن مهاجران جدید هم با مشکلات جدی روبه‌رو بودند. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲، در برنامه همکاری و توسعه برای رتبه‌بندی بین‌المللی موفقیت دانش‌آموزان PISA، رتبه سوئد از دیگر کشورها عقب افتاده و بین ۳۴ کشور در ریاضیات به رتبه ۲۸ و در خواندن و علوم به رتبه ۲۷ رسیده است در سوئد احتمال دیر به مدرسه رفتن کودکان، نسبت به هر کشور ثروتمند دیگری در جهان بیشتر است. دولت سعی کرده با بالابردن حقوق معلمان، این عقب‌افتادگی را جبران کند اما تا حالا در مدارس تحت‌نظر، کمترین نتیجه را داشته است.

در همین رتبه‌بندی، رتبه آلمان همچنان بالاست اما سیستم آموزشی مدارس آن، طبق گفته موریس کرول، متخصص مهاجرت جوانان در دانشگاه اراسموس روتردام، «بدترین سیستمی است که کسی انتخاب کند.»

در سیستم آموزشی آلمان، دانش‌آموزان را در ۱۰سالگی به سیستم‌های آموزش شغلی یا آکادمیک راهنمایی می‌کنند و کودکان مهاجر ۴۴درصد بیش از دانش‌آموزان محلی به آموزش شغلی فرستاده می‌شوند.

برخلاف دیگر سیستم‌های آموزش شغلی مانند چیزی که در هلند است، در آلمان تغییر مسیر از آموزش شغلی به آکادمیک بسیار سخت است. عدم‌تسلط بر مهارت‌های زبان محلی، می‌تواند دانش‌آموزان مستعد و باهوش مهاجر را از رفتن به دانشگاه بازدارد.

انعطاف‌ناپذیر بودن سیستم آموزشی، جذب دانش‌آموزان مهاجر در سنین بالاتر را نیز سخت‌تر می‌کند. آلمان بزرگترین فاصله و اختلاف در مهارت خواندن را بین کسانی دارد که در ۱۲سالگی و بالاتر وارد این کشور می‌شوند. سیستم آلمان البته قدرت و قوت خود را دارد؛ در کمتر از یک دهه، آنها نمرات ریاضی کودکان مهاجر نسل دوم را طی یک‌سال، به رتبه‌ای مشابه با دیگران رساندند. در برخی ایالات، تعداد روزهای مدرسه افزایش یافته و دولت روی آموزش پیش‌دبستانی سرمایه‌گذاری کرده است. در سوئد، در همین زمان، مهاجران بزرگسال‌تر، برای جذب سریع‌تر در محیط، از آموزش‌های فوق‌العاده و بیشتر بهره می‌برند. مدرسه رونا و دیگر مدارس، برای کودکان مهاجری که نمی‌توانند جذب جامعه شده و در نتیجه، دچار خشم می‌شوند، «درس‌های معرفی» جداگانه تشکیل می‌دهند اما باید کارهای بیشتری در این زمینه انجام شود. کودکان باید در مدارس مختلف به شیوه‌ای موثر تقسیم شوند. در مدارس شهر دانمارکی اوهوس، تعداد دانش‌آموزان با سابقه مهاجرت نمی‌تواند به بیش از ۲۰درصد برسد؛ توزیع مشابه در آلمان و سوئد می‌تواند در مبارزه با گتو[1]نشین‌کردن دانش‌آموزان کمک کند و کودکان مهاجر باید آموزش‌های پیش‌دبستانی بیشتری ببینند. براساس گزارش سازمان همکاری و توسعه، نوجوانان ۱۵ساله مهاجر، ۲۰درصد کمتر از کودکان محلی، آموزش قبل از مدرسه می‌بینند اما آنهایی که آموزش دیده‌اند، در مهارت خواندن، ۴۹ رتبه بالاتر از سایرین قرار داشتند.

مهم‌ترین مسأله این است که دولت‌های اروپایی، حضور کودکان مهاجر را برای کشورشان فرصت بدانند، نه مشکل. با تمایل برای زندگی بهتر، آنها و والدین‌شان مشتاقانه و سخت کار می‌کنند. نگرانی اروپایی‌ها از نشستن کودکان‌شان کنار کودکان مهاجر در کلاس‌ها باید رفع شود: مهم‌ترین عامل پیش‌بینی نتیجه علمی دانش‌آموزان مدارس، سطح آموزش والدین آنهاست و حدود نیمی از مهاجرانی که از سوریه به اروپا رسیده‌اند، تحصیلات و مدارک دانشگاهی دارند.

خانم حازیالیک می‌گوید: «گاهی به شوخی می‌گویم که شاید کودکان سوری نتیجه ما را در رتبه‌بندی جهانی ریاضی ارتقادهند.»

اگر این کودکان به خوبی جذب جامعه جدید شوند، حرف خانم حازیالیک می‌تواند جامه حقیقت بپوشد.

پی نوشت

۱- Ghettoisation، تبدیل کردن مهاجران به اقلیت و انزوای آنان، جدا ماندن همیشگی و احساس غریبه‌بودن

منبع: اکونومیست

ویزای مسافرت و شوک شدید!

آنها مصرف خود را دارند اما بار اضافی که ویزا به مسافران و کشورهای مبدا تحمیل می‌کند، بسیار زیاد است.

گرفتن ویزا اساسا کاری سخت و طاقت‌فرساست. ویزا به دولت‌ها، امکان کنترل مرزها را می‌دهد، جریان عبور مهاجران را منظم و تهدیدها را به امنیت تبدیل می‌کند. اما پروسه فرم‌ها و هزینه‌هایی که ایجاد می‌کند، کار را برای گردشگرهای قانونی سخت کرده و سفرهای تجاری را کاهش می‌دهد. محققان انستیتوی کاتو، محل تجمع جمعی از نخبگان طرفدار آزادی تفکر و اندیشه، اعلام کردند که کاهش انواع ویزای مسافرتی به آمریکا، چیزی بین ۹۰ تا ۱۲۳میلیارد دلار درآمد گردشگری کشور را کاهش می‌دهد. آنها تخمین می‌زنند که محدودیت‌های جدید ویزا می‌تواند سرمایه‌گذاری مستقیم تجارت خارجی بین دو کشور مبدا و مقصد را تا ۲۵درصد کاهش دهد.

وظیفه سیاست‌گذاران، ایجاد تعادل صحیح بین چنین هزینه و فایده‌هایی است. آنها در ویزاهای کوتاه‌مدت تجاری و گردشگری با شکست مواجه شده‌اند. مسئولان بخش ویزا می‌گویند که هدف آنها ایجاد و حفظ امنیت است و با کنترل این‌که چه کسی می‌تواند وارد کشور شود، کشورشان را ایمن نگه می‌دارند. این واقعیت است اما کافی نیست. همان قدر که امکان دارد گردشگرها در داخل کشور مقصد، تربیت و بزرگ شده باشند، خارجی‌ها هم می‌توانند با ویزا وارد کشور شوند (مانند مهاجمان ۱۱ سپتامبر) یا این‌که به‌طور غیرقانونی از مرزها عبور کنند. ایجاد محدودیت براساس ملیت افراد، روشی غیرمنطقی است که طیف وسیعی از گردشگرها و مسافران عادی به‌علاوه تعداد معدودی مظنون را دربرمی‌گیرد. تصمیم آمریکا برای سخت‌تر کردن قوانین ورود به این کشور، برای کسانی که اخیرا به ایران، عراق، سودان و سوریه رفته‌اند، کارگران و توطئه‌گران را به یک اندازه متأثر می‌کند.

داستان مهاجرت غیرقانونی نیز داستانی مشابه است. شناسایی میهمانانی که ممکن است بیش از زمان تعیین‌شده در کشور مقصد بمانند، یکی از وظایف اصلی مسئولان بخش ویزاست. کشورهای غربی معمولا درخواست گردش حساب بانکی چندماهه، پرداخت هزینه‌های سفارتخانه، مدارک مالی و مالکیت خانه و نامه از محل کار دارند که در آن ذکر شده باشد فرد متقاضی حتما به کشورش برمی‌گردد. این محدودیت‌ها همچنین باعث کنسل‌شدن سفر مسافران قانونی می‌شود. وقتی در سال ۲۰۰۷، کانادا درخواست ویزا برای شهروندان کشور چک را لغو کرد، تعداد گردشگرهای ورودی از چک سه برابر شد؛ وقتی دوباره در سال ۲۰۰۹ محدودیت‌ها برقرار شد، علاوه‌بر افزایش درخواست پناهندگی، ورودی‌ها به کانادا طی سه‌سال تا ۷۰درصد کاهش داشت. به جای متوقف‌کردن همه سفرها، بهتر بود پروسه درخواست پناهندگی سریع‌تر انجام و قوانین آسان‌تر می‌شد. دولت‌ها می‌توانند بدون این‌که مرزها را برای هر تازه‌واردی بازکنند، برای آسان‌تر کردن مراحل گرفتن ویزا، سه گام بردارند.

نخستین گام کوتاه‌کردن فرم‌های درخواست ویزاست. متقاضی ویزای بریتانیا با هزینه‌های بالا و تعداد بسیار زیادی فرم روبه‌رو می‌شود (درواقع باید ۱۰ صفحه را پر کند)، لیستی از همه مسافرت‌های خارجی که طی ۱۰سال گذشته داشته، تهیه کرده و کاملا روشن کند که هیچ‌گاه حرکتی در جهت تحریک تروریسم یا منافع آنان نداشته است. این پروسه‌ای مضحک و غیرمنطقی است. بروکرات‌های منطقه شنگن در قاره اروپا توانسته‌اند این مسأله را با پر کردن فقط دو صفحه حل کنند. برنامه ویزای آمریکا نیز به شهروندان ۲۸ کشور اجازه می‌دهد با پر کردن فرم ساده‌ای که آنلاین است و فقط با دادن اطلاعات شخصی، درخواست خود را انجام‌دهند.

دوم، بهتر است دفاتر دولتی، این‌گونه اطلاعات را، چه درون مرزها و چه در طول آنها، با هم به اشتراک بگذارند. درحال حاضر، بیشتر کشورهای بزرگ، انجام شناسایی فیزیکی مانند انگشت‌نگاری و اسکن شبکه چشم را هم ضروری می‌دانند. بسیاری نیز قبل از صدور اجازه سوارشدن به هواپیما، «اطلاعات دقیق‌تر مسافر» را می‌خواهند. بررسی چنین اطلاعاتی در پایگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی و جنایی، به‌طور معمول، نیاز به بازجویی‌های طولانی را برطرف می‌کند.

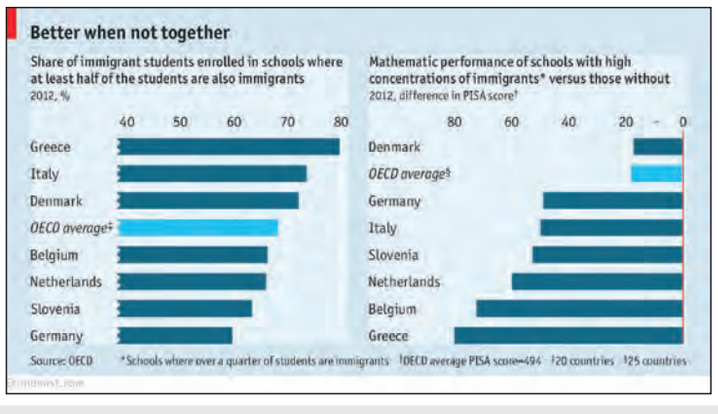

La visa loca[1]

معمولا اما نه همیشه، کشورها می‌خواهند برخی متقاضیان را تا دانستن جزیی‌ترین مسائل‌شان بررسی‌کنند. پس گام سوم، دادن ویزا به افرادی است که به آسانی از موانع ضروری عبور کرده‌اند. آمریکا به‌طور معمول ویزای ۱۹ ساله و اروپا ویزای ۱۰ روزه می‌دهد. این بدین معناست که مسافران منطقه شنگن، باید به‌طور مرتب، ثابت کنند که قصد منفی ندارند، مرتبا فرم‌های بی‌فایده بیشتری را پر کرده و کمتر از اروپا دیدن کنند. ویزاها، کالایی ضروری هستند ولی اصلا لازم نیست تا این حد شیطانی و آزاردهنده باشند.

پی نوشت

La visa loca، فیلم کمدی - درام فیلیپینی که در سال ۲۰۰۵ توسط مارک میلی کارگردانی شد و درباره یک راننده تاکسی است که بزرگترین آرزویش رفتن به آمریکاست.

منبع: اکونومیست